

نه راه بیفت..

چون بهشون دروغ گفتم کمی عذاب وجدان دارم همین

نمیدونم چرا احساس کردم شاهو داره پوزخند میزنه اما خیلی سریع دیدم که لبخند شیرینی جای اون پوزخند الکی رو گرفت دستمو نوازش کرد و گفت

_همه بچه‌ها به پدر و مادرشون دروغ میگن تو فقط نیستی!

وقتی از شهر خارج شدیم وقتی جلوی اون ساختمون خیلی بزرگ وقتی جلوی اون باغ خیلی بزرگ ایستاد با دیدن اون همه ماشین گفتم

تو که گفتی یه مهمونی خودمونیه اینجا که خیلی شلوغه

از ماشین پیاده شد در سمت منو باز کرد دستشو به سمتم دراز کرد و گفت

_بیا پایین برای توجه فرقی میکنه هزار نفر آدم باشن یا ۱۰ نفر من کنار توام!

حق با من بود دستمو توی دستش گذاشتم به سمت داخل رفتیم وقتی مانتو کیفمو تحویل دادم همقدم با شاهو مثل یک پرنسس واقعی وارد اون جمعیت شدیم

هر کسی ما رو می‌دید یکه خورده بهمون خیره می‌موند و من چقدر مغرور می‌شدم از اینکه کنار این آدم دارم راه میرم کنارش قدم برمیدارم و نگاه همه روی خودمون ثابت می‌بینم.

بالاخره به جمعی نزدیک شدیم و شاهو باهاشون خیلی راحت حرف زد و اونا رو به من خوش آمد گفتن

یکی از اون مردا نگاهی به من انداخت و گفت

_ پس این ملکه‌ای که از همه پنهانش می‌کنی رو بالاخره روکردی باورم نمیشه که اونو اینجا آورده باشی به این مهمونی!

شاهو منو به خودش نزدیک تر کرد و گفت

از این دختر باید توی یه اتفاق خیلی بزرگ رونمایی می کرد نمیتونم که هر جایی دستشو بگیرم و بیارم

ارزش ملکه من بالاتر از این حرفهاست که بیارم توی هر جمعی...

از این حرفهایی که زده بود بدجوری دلم ضعف رفته بود حس غرور دیگه داشت تمام وجودمو پر می کرد احساس میکردم همه دخترا دارن بهم نگاه می کنن حسادت واز چشماشون میخوندم و من غرق خوشی می شدم از این همه نزدیکی به این مرد

کم کم با دوستاش آشنا شدم دوستایی که هیچ وقت راجع بهشون به من نگفته بود هیچ وقت منو به اونا نشون نداده بود و اونا رو با من آشنا نکرده بود اولین بار بود که با دوستاش آشنا میشدم و همه متعجب بودن از اینکه شاهو بالاخره به قول خودشون از من رونمایی کرده...

کمی که گذشت همه مشغول رقصیدن شدن فقط منو شاهو بودیم که کنار میزمون ایستاده بودیم.

رو بهش گفتم

نمیخواهی برقصی؟

با اخم گفت به من میاد که اهل رقصیدن باشم؟

شونه ای بالا انداختم و گفتم

اما من دوست دارم برقصم

اشاره ای به وسط و اون جمع کرد و گفت

_خب برو برقص!

با چشمای گرد شده گفتم تنهایی برقصم بین این همه آدم ؟

دستمو توی دستش گرفت و گفت

پس همینجا کنارم بمون و فکر رقصیدنو نکن هیچ وقت نکن چون من قرار نیست
هیچ وقت برقصم

خوشم نمیداد مرد اهل رقصیدن باشه



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به
پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها



